

ابو طلب:

بفتح لام چنانکه قافیه اقتضا میکند . معلوم میشود نام شاعری بوده است معروف در ترانه گوئی (رباعی گوئی). فرخی در بیتی با اشاره میکند، لغات اسدی در «ترانه» ص ۱۰۱، و بیت مذکور در خود دیوان فرخی نیز موجود است و در لغات اسدی قدری محرفاً چاپ شده است کما اشرنا الیه فی الهامش . رجوع نیز به «بطلب» .

طمطراق:

در این الاثر ۱۲:۱۲ در شعری در هجو اعیان دولت بغداد و انهزام عساکر خلافت گوید:

خرجت چند تا ترید حراسا	ن جمیعاً با بهات عظیمه
بخیول و عدة و عدة و عدید	و سیوف مجربات قدیمه
و وزیر و طاق طناب و نفش	و خیول معدة للهزيمة

کلمه طاق طناب بظن غالب منشأ یا مشتق یا مقلوب کلمه طمطراق است که تا کنون نفهمیده‌ام این چه کلمه‌ایست و از کجا آمده است . در بیتیمه الدهر نیز جایی طمطراق دارد.

طمع:

ترجمه درست آن که غالباً در عبارت فرانسویان از کتب و جراید دیده می‌شود *rapacité* است بمعنی مجازی این کلمه نه *Cupidité*، این اخیر بمعنی پولدوستی و حرص در جمع مال است. ولی *rapacité* بمعنی مجازی درست درست «طمع» است و در عین همان مواردی که ما طمع را استعمال میکنیم اینها «راپاسپته» غالباً استعمال میکنند .

طمغاج:

ملك طغرل که بد دارای عالم

سپهر دولت و دریای عالم

بفتح هفت کشور سر بر آورد

سرنه چرخ را در چنبر آورد

حبش را زلف در طمغاج پیوست

طراز شوشتر در جاج پیوست

(نظامی بنقل راحة الصدور)

و چون شکمی نیست که تلفظ چاج با دو جیم فارسی است و چون معهود نیست قافیه

بستن جیم عربی با جیم فارسی پس ازین دو مقدمه تقریباً بطور قطع استنباط میتوان

نمود که نظامی این کلمه را طمغاج با جیم فارسی می خوانده است.

ایضاً طمغاج بطور علم نام کوتوال قلعه طبرک بر درری از جانب تکش خوارزمشاه که

طغرل او را کشت «و طمغاج خوارزمی را که کوتوال بود کشته با خوارزم بردند.»

(143b)

رجوع کنید بورقه خان بالیق.

و نیز رجوع کنید با آنچه پشت چهار مقاله نوشته ام که حاصل همه تحقیقات

تا کنونی (دسامبر ۱۹۲۰) من است.

|| حبش را زلف در طمغاج بندد

طراز شوشتر در چاج بندد

(نظامی در دیباچه خسرو شیرین

در مدح سلطان طغرل)

* * *

تفغاج (کاشغری، ۱: ۳۷۸).

* * *

طمغاج شهری است، تاریخ ابوالفدا، مروج الذهب

- آثار البلاد قزوینی ص ۲۷۵.

- سیره جلال الدین ص ۵۰۴.

رجوع کنید به شرح مفصلی که من درین خصوص پشت چهارمقاله نوشته‌ام و اینکه طمغاج (وقتی که مراد از آن در تألیف مسلمین شهر بوده است نه اصل مملکت) همان پکن است که به تفاوت ازمنه چونکدو و دایدو و خان بالیغ نیز گفته‌اند.

* * *

«داعی دولت منهاج سراج که جمع کننده این طبقات است از وی سماع دارد که چون سلطان محمد خوارزمشاه مرافرستاد (برسالت نزد چنگیزخان) چون به حدود طمغاج و نزدیک دارالملک التونخان رسیدیم از مسافت دور پشته بلندی سپید در نظر آمد چنانچه تا بدان موضع بلند سه روز منزل یا زیادت بود ما را که فرستادگان خوارزمشاهی بودیم چنان ظن افتاد که مگر آن بلندی سپید کوه برف است و از راهبران و خلق آن زمین پرسیدیم گفتند آن جمله استخوانهای آدمیان کشته شده است. چون يك منزل دیگر رفتیم چنان زمین از روغن آدمی چرب و سیاه گشته بود که سه منزل دیگر در آن راه بایست رفت تا بزمین خشک رسیدیم، چندین تن از عفونت آن زمین بعضی رنجور و بعضی هلاک شدند. چون بدر طمغاج رسیدیم در يك موضع در پای برج حصار استخوان آدمی بسیار جمع بود که استفسار کرده آمد، چنان تقریر کردند که در روز فتح این شهر بیست هزار دختر بکر را ازین برج بیرون انداختند و همانجا هلاک شدند تا بدست لشکر مغل نیفتد، این جمله استخوانهای ایشان است. چون چنگیزخان را بدیدم پسر التونخان

و وزیر او را مقید پیش ما آوردند. در وقت مراجعت تحفه و هدایای بسیار با ما به خدمت خوارزمشاه فرستاد...» (طب ص ۳۳۵-۳۳۶).

«در دور پادشاهی او (او کتای) در جمله شهرهای تنکت و طمغاج و تبت و بلاد چین مساجد بنا شد و امرائی را که از ایران و توران برده بودند در شهرهای ترکستان و زمین چین و طمغاج و تنکت ساکن گردانید» (ص ۳۸۰).

چنگیزخان مغل درین سال (۶۰۲) خروج کرد و در ممالک چین و طمغاج فساد آغاز نهاد (طبقات ناصری ص ۳۳۱).

طمیم:

تن مردار نپوشند به دیبای طمیم (ناصر خسرو، امثال آقای دهخدا ص ۵۵۳).

که در چهارمقاله مسطورست و حل نشد عیناً در مجمل التواریخ نیز مسطور است.

«واندر سال صد و شصت و یک مهدی به حج رفت... و کعبه معظم را دو کسوة طمیم بزر درپوشید.» (A. F. P. 62'f. 217a)
- در خطط مقریزی نیز مکرر مذکورست.

مسائل پاریسیه ۱: ۲۳۱.

طنز:

درست ironie است (معجم الادباء ۵: ۱۶۳).

الطوارق:

= (ظ ؟) المثلثین ، مفتاح باب الابواب ص ۷۵.

طوج:

الفهرست ۱۲.

طوطی:

انوری راست در مدح طوطی (از رؤساء غزّ):

ای زیر همای همت چرخ مدام

کبک از نظرت گرفته با باز آرام

اقبال تو شاهین و کبوتر ایام

سیمرغ نظیر خسرو طوطی نام

طوغان یا طغان قهستانی:

کیست این شخص؟ از مقربان (= ایناقان) ارغون و رقیب و خصم الد بوقا

همه کاره ارغون (وصاف ۲۲۱، ۲۳۱) از قرار وصف او مرد خیلی با کفایتی و در علم

ترسل و استیفا و بلاغت خوض داشت (۲۳۱).

رجوع نیز به تاریخ مفصل ایران از آقای اقبال ص ۲۳۶ و نیز بفهرست آخر آن.

طویله:

بمعنی معروف یعنی اصطبل: «خویشتن را دهاسب بر طویله دید» (جهانگشای

ج ۱ ص ۲۳) شاید طویله بمعنی رشته و طناب و رسن باشد، یعنی بهمان معنی

مستعمل قدما، چنانکه می گفته اند «یک طویله در».

طهران:

محلّه حسن آباد در شمال غربی طهران را مرحوم میرزا یوسف آشتیانی صدر

اعظم معروف به آقا با اسم پدرش میرزا حسن مستوفی الممالک آباد کرد و آنوقت

اراضی بود واقع در خارج تهران ولی حالا اراضی آن تقسیم شده و جزو طهران گردیده است. اصلاً مرحوم مستوفی الممالک خیابان فرمانفرما را از مقابل کوچه وزیر دفتر تا ونک خیابان درست کرد و اطراف خیابان را اراضی خرید و آباد کرد که از جمله حسن آباد، بهجت آباد، یوسف آباد، ونک، اوین بوده است و وجه تسمیه یوسف آباد هم باسم خودش میرزا یوسف است.

اول کوچه وزیر دفتر از طرف خیابان فرمانفرما معروف است به «سرگوگل» زیرا که سابق آنجا گاوهای کوچه‌های اطراف گله میشدند و بعد چوپان آنها را به صحرا می‌برده است.

چاله حصار (با چال حصار) [محلّه و کوچه معروف طهران] چاله‌ای بوده است که در روزهای قتل آنجا قتل‌ها می‌بریدند یعنی دستجات آنجا تشکیل میشده و از آنجا به محلات شهر تقسیم میشده است. مستوفی الممالک مرحوم [میرزا یوسف] بواسطه اینکه هر سال آنجا مبلغی سرودست می‌شکسته و چند قتل واقع میشده است داد یکروز رؤسای الواط را گرفتند و چهل گوش بریدند و همانجا را داد کثافات و خاک و بهای شهر ریخته پر کردند و آنجا را باغ ساختند (نقل از دفتر جلد سیاه کوچک بغلی برلن نمره ۵ که نمیدانم از قول که آنجا این تفصیل را نوشته‌ام).

|| خواجه لهراسب برادر امیدی ریاست قصبه تهران بدو تعلق داشت بعضی اشعار او (تحفه سامی ۷۸). *

از نقل مطالب هفت وریقه دیگر از وریقات مربوط به «طهران» خودداری شد، زیرا جمیعاً منقولات از جامع التواریخ، راحة الصدور، اصطخری، نزهة القلوب، مطلع السعدین، تاریخ طبرستان، هفت اقلیم، انساب سمعانی، تاریخ ظهیرالدین، لسان المیزان، آثار البلاد بود. نتیجه تحقیقات مرحوم قزوینی راجع به کتابت این کلمه در مقاله «طهران» در بیست مقاله جلد اول درج شده است. (۱.۱).

ابن ابی طیّ، یحیی:-

نکت الهمیان: ۱۲۰.

||.. که در الروضتین ابوشامه مقدسی و لسان المیزان فصول عدیده از آن منقول است حالا از قرار مقاله «تان» (35: 6: 9) معلوم میشود که در تاریخ ابن الفرات نیز فصول زیادی از آن مندرج است.

شرح حال ابن ابی طیّ در لسان المیزان ابن حجر ج ۶ ص ۲۶۳-۲۶۴ مسطورست و جزء عمده این ترجمه احوال [یا شاید همه آن] از یاقوت منقول است، ولی من تمام فهارس معجم البلدان و معجم الادباء را بدقت گشتم اصلاً و ابداً چنین چیزی و حتی اسم ابن ابی طیّ را در آن دو نیافتم. پس یا در نسخه کتابین مذکورین کسه چاپ شده سقطی هست یا ابن حجر از کتابی دیگر از یاقوت نقل کرده.

دردار السلام حاجی میرزا حسین نوری ج ۱ ص ۳۲۰ نیز به نقل از ریاض العلماء از معجم البلدان چیزی راجع به ابن ابی طیّ منقول است که از آن نیز معلوم میشود که در معجم البلدان مطبوع باید سقطی باشد (مگر آنکه معجم البلدان غلط باشد بجای معجم الادباء که در این صورت در معجم الادباء مطبوع باید سقطی باشد). ابوشامه مقدسی در کتاب الروضتین فصول بسیار عدیده از کتابی ازین ابن- ابی طیّ موسوم بالسیره الصلاحیه نقل میکنند که در لسان المیزان جزو تصانیف او مذکور نیستی.

در «دار السلام» حاجی میرزا حسین نوری ۱: ۳۲۰ نیز فصل ممتعی راجع به ترجمه حال ابن ابی طیّ نقل از ریاض العلماء و غیره مسطورست فراجع.

شکی نیست که منمتی که یاقوت (بنقل ابن حجر در لسان المیزان و بتبع او خود ابن حجر) از ابن ابی طیّ و دزدی کردن او تألیفات سایرین را و نحو ذلك نموده است، یکی از راه تعصب شیعی و سنی گری بوده است بدون شبهه و دیگر از بابت معاصر و همکار بودن او با صاحب ترجمه و سوم به جهت هم شهری بودن هر دو با

یکدیگر، یعنی در يك شهر بودن هر دو - چه باقوت او آخر عمر خود را بیشتر در حلب گذرانده است گرچه از اهل حماة بوده است.

مختار تاریخ المغرب لابن ابی طتی یحیی بن حمیدة الحلبي المتوفی سنة ۶۳۰ (حاجی خلیفه ۱: ۲۳۳).

عقود الجواهر فی سیرة الملك الفامر بپرس التركی لابن ابی طتی یحیی بن حمیدة الحلبي المتوفی سنة ۶۳۰ (كشف الظنون ۲: ۱۲۶).

طیار:

«تمغاءدارات و طیارات و قوانین دیوان وقف جورمواشی» (وصاف ۱۶۱).
«پس دارات و طیارات در نفس دارالملك و اعمال وضع کرد» (وصاف ۱۶۲).

«مالهای خطیر به تهمت مظلمه حقیر ترك می آرد و طیارات دیوان و توفیرات خزانها الا برخستی شرعی از وجهی مرضی بخود راه نمیدهد.» (المعجم ص ۱۱*)
«پس عضدالدوله بیرون شهر جائی بساخت و آنرا کرد فنا خسرو نام نهاده و بازاری نیکو در میان ایشان بساخت چنانکه از ارتفاع آن طیارات و غیر آن شانزده هزار دینار بود.» رویهمرفته گویا طیارات چیزی است شبیه به تفاوت عمل باصطلاح حالیه یعنی تفاضل بین مالیات مقرری دیوانی و مالیات حاصله بالفعل.

الطیارة:

فرقه ای از غلاة شیعه مقصود از این فرقه علی وجه التحقیق در وجه تسمیه ایشان بدین اسم در البدء و التاريخ (۱۲۹: ۵) ذکر شده و گویا در جائی دیگر تفسیر

زست این اصطلاح را ندیده‌ام (ظ، ولی یقین ندارم) و گویا در شهرستانی و
 بطنی و غیره‌ها این طایفه باین اسم مذکور نیستند، اگرچه با اسم سبائیه
 (سبائیه، السده و التاریخ در موضع مذکور) همه‌جا مذکورند و در «کشی» و
 در کتب رجال ما مکرر بکلمه طیاره برمیخوریم؛ ولی مقصود از آنرا تا کنون
 را نمی‌دانستم.

طیان ژاژخای:

طبع حسان مصطفائی کو

تا ثناهای غم زدای آرد

زانکه مقبول مصطفی نشود

آنچه طیان ژاژخای آرد

(انوری)

طیور:

۱- رسالة الطیر لابی علی بن سینا^۱ وللفزالی ایضاً اولها اجتمعت اصناف الطیور
 (حاجی خلیفه ۱: ۵۵۷).

۲- عقل شرح (کذا؟) رسالة فارسیة منسوبة الی الشیخ شهاب الدین یحیی بن-
 حبش الحکیم السهروردی مشتملة علی حکایة من لسان الطیور (۲: ۱۲۵)^۲.

۳- الغربية الغربية رسالة للشیخ شهاب الدین یحیی بن حبش السهروردی المقتول
 سنة ۵۸۷ هـ کرسالة الطیر لابن سینا بل فیها بلاغة نامة اشار بها الی حدیث النفس
 والاحوال المتعلقة بها (۲: ۱۵۱)^۳.

۱ اینرا در مجموعه‌ای که در مصر طبع شده و بعضی رسائل خیام را نیز دارد چاپ کرده‌اند
 و من دارم.

۲- این رساله یکبار توسط آقای دکتر مهدی بیانی بسال ۱۳۱۹ در اصفهان و بار دیگر
 از روی نسخه مورخ ۶۵۹ بانضمام متن عکسی نسخه توسط آقای دکتر محسن صبا در سال
 ۱۳۳۲ در طهران نشر شده است (۱.۱).

۳- این رساله در جزء «مجموعه دوم مصنفات شیخ اشراق» توسط هانری کریپین
 در سال ۱۳۳۱ در طهران انتشار یافت (۱.۱).

لسان الطیر لمیرعلیشیرالنوائی المتوفی سنة ۹۰۶ (۳۵۵:۲) ،

- بیهقی صاحب تاریخ بیهق و مشارب التجارب و غیرهما شرحی بر رساله الطیر (نرساله الطیر) که باقرب احتمالات رساله الطیر ابن سینا مقصود است چه او شرحی بر نجاق و شرحی بر اشارات او نیز نوشته است تألیف نموده است (معجم الادباء ۵: ۲۱۳) .
در قدیم در مایه پنجم قبل از میلاد مسیح نیز از استوفان کمدی نویسنده یونانی معروف تئاتری نوشته است با اسم طیور (Oiseaux) که موضوع آن سفر کردن اهالی شهر آئینه است با طیور بر ریاست هدهد برای بنای شهری (آقای ذکاء الملک ، خودم ابداً چیزی درین باب نخواهدم و هیچ تصویری از آن در ذهن خود ندارم) .

حرف ((ظ))

حرف «ظ»

ظ:

این حرف را علامت «ظاهر» یا «مظنون» که من همیشه استعمال می‌کنم و منشأش راهیج نمیدانستم (و تمیدانم هنوز هم) و گاه خیال می‌کردم که شاید خودم اختراع کرده‌ام یعنی از مواضع خودم است برای یادآوری خودم امروز دیدم در دیباچه آثار الباقیه ص XXXXV در سطر ۴ با خرمانده در «تنویر المناهج» در حاشیه نسخه اصلی نوشته بوده «المناهج ظ» و همینطور هم طابع یعنی ساختار چاپ کرده است.

ظن:

یکی از معانی آن درست «حدس زدن» بوده است چنانکه صریحاً و اضحاً از طبری ۲: ۲۱۷ معلوم میشود که پس از احضار حاکم مدینه حضرت حسین و ابن الزبیر را ابن الزبیر بحسین ع گفت: «ظن [حدس بزنی] فیما تراه بعث الینافی هذه الساعة التي لم یکن یجلس فیها فقال الحسین ع قد ظننت [حدس میزنم که] اری طاغیتهم قد هلك الخ.»

ظہیر الدولہ:

لقب بہستون بن وشمکیر (معجم الادبا، ۶: ۱۴۴).

ظہیر فاریابی:

حکایتی راجع باین بیت او:

چرخ است پیر و اختر بخت نو نوجوان

آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد

در حبیب السیر جزو ۳ جلد ص ۱۳۷ در خصوص شاهرخ بن تیمور و این غیر حکایتی است راجع به همین بیت در خصوص یکی از سلاطین قراختائی کرمان که در وریقۀ علیحدۀ نوشته ۴م، بعد علاوه بر وریقۀ علیحدۀ که حالا فعلا سردست نیست عین حکایت دوم را باز در خود حبیب السیر جزو ۲ جلد ص ۱۱ پیدا کردم.

الظهير الكازروني :

استطراذاً طبقات الحفاظ ۴: ۲۵۰ [رجوع نیز به فهرست اجمالی الحوادث - الجامعة ترتیب داده خودم و به دفتر حاوی بعضی لغات جامع التواریخ از کاترمر].

توضیحات ، اضافات

و

اصلاحات

جلد چهارم

آقای مجتبی مینوی همانطور که سه جلد نخستین را خوانده و نکات اصلاحی و اغلاط چاپی را یادداشت فرموده‌اند جلد چهارم را نیز با دقت خاص خویش در مطالعه گرفته‌اند. اینک نکات اصلاحی و توضیحی ایشان در اینجا بطبع میرسد و فرض است که امتنان و تشکر خود را اظهار کنم.

ص ۴ س ۱۵ : تسمیه / تسمیه .

ص ۶ س ۴ : برای بابویه و سیبویه و امثال این اسامی رجوع شود به مقاله
نلد که تحت عنوان *Persische Studien* چاپ وین ۱۸۸۸ ج ۱ ص ۴ و ما بعد.
ص ۸ س ما قبل آخر : تلف / تلف کردن .

ص ۱۲ س ۱۷ : بالکانه در شعر خاقانی هم مکرر آمده است ، از آن جمله :
قصر بلقیس دهر بین که پری

حارس بام بالکانه اوست

بالکانه را در فرهنگهای فارسی به معنی روزنه مشبک فلزی ضبط کرده اند
و گفته اند که فرق آن با پنجره اینست که پنجره از چوبست . *Balcon*
بقول صاحبان فرهنگهای اروپائی يك کلمه ایتالیائی است اصلاً بمعنی
« داربست » و آن از يك کلمه آلمانی قدیم گرفته شده که بمعنی تیر و حمال
چوبی بوده است . پس شباهت بالاخانه و بالکانه و بالکن کاملاً تصادفی است
و ارتباطی بین این سه لفظ نیست .

ص ۱۵ س ۱۴ : الفوقافیه / الفوقافیه .

ص ۱۶ س ۹ : ایلابات / ایلات ، معزر / معزز .

ص ۱۶ س ۹ : فرمانده / فرمانده .

ص ۱۷ س ۷ : با احتمال بسیار قوی این اتصال نسب مبارکشاه به ابوبکر صدیق
هم از سلسله های نسب مجعول است (رجوع شود به مقاله علینقی شریعتمداری
تحت عنوان «نقدمتن مشنوی» در مجله یغماسال ۱۲ شماره ۴).

- ص ۱۷ س ۷: مدیر / مدبر.
- ص ۴۰ س ۴: ایلتمش / ایلتتمش.
- ص ۴۱ س ۵: مطابق چاپ قزوینی از جهانگشا ج ۲ ص ۲۶ (که در حاشیه و آن مثال دیگری برای استعمال آورده است).
- ص ۴۱ س آخر: در کتاب شرح المضمون به علی غیر اهله نیز از او شعری منقول است (ص ۵۰۵ دیده شود).
- ص ۴۲ س ۱۵: یحیی بن برمکی / یحیی بن خالد برمکی.
- ص ۴۲ س ۱۹: اشرك / الشرك.
- ص ۴۲ س ۴۰: مزدك / مروك.
- ص ۴۵ س ۷: مراد از حافظ یازدهمی است و یا بن عسا کر ظاهراً.
- ص ۴۵ س ۱۶: نیز رجوع شود به لفظ «بهار» در همین مجلد چهارم.
- ص ۴۸ س ۵ بعد: در تاج التراجم تألیف اسفرائینی که در ۴۷۱ هجری فوت شده است اسم بر صیصا هست و قطعاً پیش از او هم بوده است (مثلاً شاید در ترجمه تفسیر طبری و ترجمه تاریخ طبری باشد).
- ص ۴۹ س ۱۴: نقالی فصل / نقل فصلی.
- ص ۴۹ س ۶ بعد: «حلقه بر در زده» در بیهقی مکرر آمده است در باب برید که به اسکندر می فرستاده اند.
- ص ۴۱ س ۱۳: هذا الاسم / هذا الاسم.
- ص ۴۴ س ۱۱: المحاسن / محاسن.
- ص ۴۴ س ۱۳: بجای «پانصد» ظاهراً «دویست» درست است.
- ص ۴۴ س ۹: بقیه / تعبیر.
- ص ۴۵ س ۱۲: مرتضی / مرتضی ج ۳.
- ص ۴۶ س ۵: از فؤاد بیک مراد فؤاد کوپر و لو است.
- ص ۴۹ س ۷ بعد: در نشر جدید دائرة المعارف اسلامی ص ۱۱۰۲ تا ۱۱۰۴ شرح مفصلی درباره او درج است.

ص ۴۹س آخر: التی ، التی توجده (ظ).

ص ۴۴ دوسطر ما قبل آخر: La/ Le.

ص ۴۴س ۱۴: مقریری / مقریزی

ص ۴۹س ۴۰: «ست» زائده است .

ص ۵۱س ۱۶: این یکی قطعاً ابوالفضل نمی تواند بود، زیرا که وی در ۳۳۹ مرده بود .

ص ۵۴س ۶: درها بسن جابسن گفته است این دعوی مشتق بودن اسم شهر بمبئی از کلمه پرتغالی بی اساس است، زیرا که مدتها قبل از آنکه پرتغالیها این جزیره را متصرف شوند اسم شهر بصورتی نزدیک به همین لفظ معروف بوده است و بنا برین قول دوم صحیح است .

ص ۵۴س ۶: پس به معنی عمده فروش بوده است .

ص ۵۴س آخر: از «ف ن» ظاهر مراد فرهنگ انجمن آرای ناصری است .
ص ۵۵س ۱۱: مندلی / مندلی .

ص ۵۶س ۱۰: ظاهراً مراد از حشیشیه در عبارت عربی مذکور حشاشین است
بمعنی فدائیان اسماعیلی ، صفحه ۱۵۲ و ۱۵۴ همین جلد رجوع شود .
ص ۵۶س ۱۷: گنب / گنب .

ص ۵۷س ۱۰: مراد جهانگشای جوینی است و این لفظ در ص ۱۷۴ ج ۲ از آن کتاب آمده است و مرحوم علامه قزوینی آنجا هم همین تفسیر وارد در این صفحه را آورده است . با اعتقاد این بنده این استنباط صحیح نیست :
«و چون بنوی دین نبوی قوی شد» ظاهراً باین معنی است که چون از نو دین اسلام (بعثت مسلط شدن جلال الدین منکبرنی بر گرجیان) قوی شد . لفظ بنوی بمعنی تازه و نو در بسیار جاها استعمال شده است ، مثلاً مناقب العارفین افلاکی چاپ تحسین یازجی ص ۲۲س ۱۱ و ص ۱۲۱س ۱۰ دیده شود .

ص ۵۸س ۴: مچهور / مچجور .

ص ۵۸ س ۱۴ : ششدرم / مششدرم (دیوان انوری چاپ آقای مدرس رضوی ص ۳۲۷ دیده شود) .

ص ۵۹ س ۵ : روز ، روی .

ص ۶۰ س ۱ : این دو بیت از تحفة العراقین خاقانی است (ب ۱ و ۴) .

ص ۶۰ س ۵ : قاقم سفید است وقتدزسیاه .

ص ۶۰ س ۱۱ : پس شعوزده تر دستی میشود .

ص ۶۰ س ۱۴ : (؟) حذف شود . دنوب بر وزن صبور بمعنی اسپه است دارای

دم بسیار پرمو . ابن الرومی در این قطعه بحتری را هجا گفته است باین

شکل که ریش بسیار پر پشت و شاید درازاورا بدم اسب تشبیه کرده است

و گوید کسی که روی او دم بسیار پر پشت داشته باشد اهل ادب نمی تواند بود

بلکه به تر دستی و چشم بندی مناسبتر است .

ص ۶۳ - بومسلم نامه : بومسلم نامه ظاهراً از ابوطاهر طرطوسی است و او بسیار

مقدم بر عهد صفویه بوده است . شاید مراد مرحوم اقبال این بوده است که

نسخه از نسخ عهد صفویه بوده است .

ص ۶۴ س ۱۰ . 1374 / 1778 .

ص ۶۴ س ۱۴ : ظ به پسندیدند « بوده است ، چه در اینجهامین منفصل نوشتن

مورد بحث است .

ص ۶۵ - بهار : رجوع شود به برجم الایوائی در همین مجلد .

ص ۶۵ س ۱۴ و ۱۴ : این دو کتاب از دو مؤلف مختلف است که همزمان

بوده اند ، المضاف والمنسوب از همان ثعالی نیشابوری معروف صاحب

یتیمه الدهر و کتابهای دیگر است ، و غیر السیر تألیف ابو منصور حسین بن

محمد مرغنی ثعالبی است .

ص ۶۹ س ۹ : آنچنانست / آن چنانست .

ص ۷۴ س ۹ : لطف در بیت اللطف ظاهراً باید به دو فتحه تلفظ شود .

ص ۷۶ س ۸ : ظاهراً امید داشتن و متوقع بودن است .

- ص ۷۸ س ۱ : عکس نسخه‌ای ازین کتاب که درلیدن است از برای دانشگاه گرفته شده است.
- ص ۷۸ س ۱۴ : عکس نسخه‌ای ازین کتاب که دربورسه است از برای دانشگاه گرفته شده است.
- ص ۸۱ س ۴ : در نسخه کتاب‌الابنیه بخط اسدی طوسی زیر کاف فارسی سه نقطه گذاشته شده است، ولی پ و چ مثل ب و ج دارای يك نقطه است . در تفسیر پاك نسخه متعلق به کتابخانه محمود خان شیرانی که از نسخ قرن پنجم هجری است (وعکس آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران هست) پ و چ و گ هر سه با سه نقطه ممتاز شده‌اند.
- ص ۸۳ س ۱۵ : کتابخانه طالقان / کتابچه طالقان .
- ص ۸۴ - پلاس : نیز بصورت «باهمه جیمبو ، بامن هم جیمبو!» معروفست.
- ص ۸۴ س ۱۷ : ص ۱۵۸ مجلد چهارم از یادداشتهای قزوینی .
- ص ۸۵ س ۸ : مجری / مجری .
- ص ۸۷ س ماقبل آخر : میناستی / میناستی .
- ص ۸۸ - پوریای ولی : رجوع شود به تاریخ ورزش باستانی ایران تألیف یرتو بیضائی چاپ طهران در ۱۳۳۸ در فهرست اسامی به لفظ پوریای ولی .
- ص ۹۲ س ۱۴ و ص ۹۳ س ۱۶ و س ماقبل آخر : تلفظ این کلمه ظاهراً بیغواست .
- ص ۱۰۰ س ۹ : هست / است .
- ص ۱۰۱ س ۴ : از / در .
- ص ۱۰۲ س ۱ : نفهمیدم این کلمه فارسی را چطور باید خواند و چه معنی دارد .
- Canna بمعنی خیزران هندی است .
- ص ۱۰۸ س ۱۴ : هموینم ، هونیم .
- ص ۱۰۹ س ۴۴ : دوم / دوم و .
- ص ۱۱۲ س ۶ : معنبن ، معنبن .

ص ۱۱۸ س ۵ : است / است) .

ص ۱۴۰ س ۸ میرزابل / میرزابل .

ص ۱۴۴ س : در ردیف / ردیف .

ص ۱۴۵ س ۴ : رجوع شود به کلمه « جزم » در همین جلد .

ص ۱۴۵ حاشیه : مثلاً نظام التواریخ یا جامع التواریخ یا تاریخ گزیده یا طبقات ناصری (ظ) .

ص ۱۴۶ س ۱۵ : اشرف / اشراف .

ص ۱۴۴ س ۴ : و در شعر ناصر خسرو : حاجیان آمدند .:

ص ۱۴۲ س ۱۱ : گوینده این غزل خیالی است و آن را شیخ بهائی تخمیس کرده است .

ص ۱۴۴ حاشیه : ظاهراً مراد جوابیست که به آقای نخجوانی داده بوده اند .

ص ۱۴۶ - حانی - : ظاهراً در سیره جلال الدین منکبرنی نیز آمده باشد .

ص ۱۴۰ - حراج - : اصل و منشأ کلمه معلوم نیست و اگر چه در فارسی فعلاً کثر

مردم بهاء خطی می نویسند بنده یکی دو مورد دیده ام بنخط فضلا و ادبا

که آن را هراج بهاء هوز نوشته اند و آن را ترجیح میدهم .

ص ۱۴۱ س ۴ : همان حراره است - رجوع شود از آن جمله به راحة الصدور .

ص ۱۴۱ ماقبل آخر : ج ص / ج ص ۳۷۹ .

ص ۱۴۲ س ۱۰ : اتعاض الحنفا - ظاهراً مراد چاپ لایپسیگ و بیروت است

توسط Bunz و احتمال اینکه چاپ کاملی از آن بشود نیست چونکه تنها

نسخه ای از آن که در دست است نسخه بنخط مؤلف است در کوتا که

مع الاسف ناقص است .

ص ۱۴۹ س ماقبل آخر : « آنرا » زائد است .

ص ۱۵۱ س ۱۰ تجارت الامم / تجارب الامم .

ص ۱۵۲ س ۴ : مفاجرت / مفاخرت .

ص ۱۵۴ - ابو حفص - : اگر درست باشد میرساند که ابو حفص پس از عنصری

بوده است: يك نفر ابو حفص سمرقندی صاحب لغت عربی بفارسی الصحیفة۔
العدراء می شناسیم که از علمای قرن ششم بوده است و فیلم مأخوذ از نسخه
منحصر بفرد کتاب او را در کتابخانه دانشگاه طهران می توان دید۔

ص ۱۵۸ س ۱۱ : صفران / صفوان .

ص ۱۶۰ س ۱۴ و ۱۵ : نقطه زائد است و دو سطر باید یکدیگر وصل شود .

ص ۱۶۰ س ما قبل آخر : احشماذ / احمشاذ .

ص ۱۶۲ س ۱۲ : توئی / توی .

ص ۱۶۳ س ۱۵ : ولکی / ولکن .

ص ۱۶۴ س ۱۶ : عوض - صحیح «اوده» است ، رجوع شود به معجم الامکنة

التي لها ذكر في تزهة الخواطر چاپ حیدرآباد، ۱۳۵۳، ص ۸.

ص ۱۶۶ س ۹ : مراد از «او» ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی

ابن ابی طالب است.

ص ۱۶۸ س ۶ : حال / حال آنکه.

ص ۱۶۹ س ۴ : الفرب / العرب .

ص ۱۷۰ س ۱۵ : الاتعاط / الاتعاط.

ص ۱۷۰ حاشیه : الاثیر / الاثیریہ .

ص ۱۷۲ س ۹ : لاغلبیته / لاغلبیة .

ص ۱۷۲ س ۲۱ : فرخ / فرج .

ص ۱۷۳ س ۱۶ : ظ بالحویج .

ص ۱۷۳ س آخر : هو یجی / ظ حویجی .

ص ۱۷۵ س ۱۸ : مراد در اینجا ظاهراً آمدن ذکر کتاب الامتاع والمؤانسة

است در کشف الظنون ج ۱ ص ۱۴۹ (شاید چاپ اروپا) .

ص ۱۷۵ حاشیه : ولی اصل این یادداشتهای راجع به توحیدی که در ترجمه

حال ابوسلیمان منطقی درج کرده است تهیه کرده بوده ، و همه در جلد

دوم بیست مقاله هم طبع شده است .

ص ۱۷۹ س ۴ : ذکریا / ذکریا.

ص ۱۷۹ س ۱۵ : به ذیل جدا گانه ای که مولر بر فهرست ابن ابی اصیبعه نوشته است رجوع شود ، شاید آنجا باشد.

ص ۱۸۵ س ۴۰ : لا بد او را با خازنی منجم و عالم ریاضی معاصر جوانتر خيام اشتباه کرده است.

ص ۱۸۶ س ۷ : شعری / شعر.

ص ۱۸۶ س آخر : « حرّه » در تاریخ بیهقی کراراً بمعنی خانم آمده است.

ص ۱۸۹ س ۴ : خسامت / حسامت.

ص ۱۹۰ س ۱۰ : الیمنی / شرح الیمینی.

ص ۱۹۱ س ۱۴ : ثلثین - به ابن اثیر رجوع شود ، چون مورد شك است که

مردی که در ۵۹۲ کشته شده است ۵۴ سال قبل از آن متولی مدرسه نظامیه شده باشد.

ص ۱۹۵ س ۱۴ : این لفظ در شعر فارسی بسیار آمده است ، از آن جمله است

مثلاً در شعر منوچهری :

دفتر بدبستان بود و نقل بی بازار

وین نرد بجائی که خرابات خرابست

و در شعر سنائی :

تابت من قصد خرابات کرد

نفی مرا شاهد اثبات کرد

و پس از چند بیت :

بست در صومعه و خویش را

چاگروشاگرد خرابات کرد

ص ۱۹۹ - خز : هم پوست نوعی از حیوانات را می گفته اند و هم نوع قماش

منسوج مخصوصی را که از کج ابریشم می بافته اند و صورت ظاهر آن شبیه

به پوست خز بوده است .

ص ۴۰۰ س ۴ : در همین جلد ص ۵۲ و ۵۳ .

- ص ۴۰۰ س ۷ : در همین جلد ص ۷۳ .
- ص ۴۰۰ س ۱۰ : خرز / خزر .
- ص ۴۰۰ س ۱۴ : و حدی / و حدی .
- ص ۴۰۱ س ۳ : صیهونیه / صیهونیه .
- ص ۴۰۶ س ماقبل آخر : نبوده / راضی .
- ص ۴۰۷ س ۱۴ : عربی / عربی وضع .
- ص ۴۰۷ س ۱۸ : ایانها / آیاتها .
- ص ۴۰۹ س ۱ : «ولی همه» زیادست .
- ص ۴۱۰ س ۱۴ : تحاف ... ایتدوا / تحاف ... ابتداء وا .
- ص ۴۱۴ س ۳ : وجود / وجود .
- ص ۴۱۴ س ۱۰ : الثواب / الثواب
- ص ۴۱۴ س ۲۰ : بقبول ... شوال / بقول ... شوال ۶۲۶ .
- ص ۴۱۵ س ۵ : غره / غره جمادی الاولی .
- ص ۴۱۹ حاشیه : سبحستان / سبحستان .
- ص ۴۲۱ س ۱۸ : ۳۶۲ / ۳۲۶ .
- ص ۴۲۵ س ۴ : آیا / آیا .
- ص ۴۲۵ س ۱۸ : نوینه / نوینه .
- ص ۴۲۸ س ۷ : النخینا کر / النخینا کر .
- ص ۴۲۹ س آخر : همودر در بیت دیگر بهمین معنی بکار برده است :
- رفت تا تو بر فتمی خیالت از نظرم
برفت در همه عالم به بیدای خیرم
- ندانم این شب قدر است یا ستاره روز
توئی برابر من یا خیال در نظرم
- ص ۴۳۴ س آخر : قطره قطره سیلی گردد و اندک اندک خیلی (گلستان سعدی) .
- ص ۴۳۷-۵ ایره : نیز رجوع شود به دایره درس ۲۴۱ .